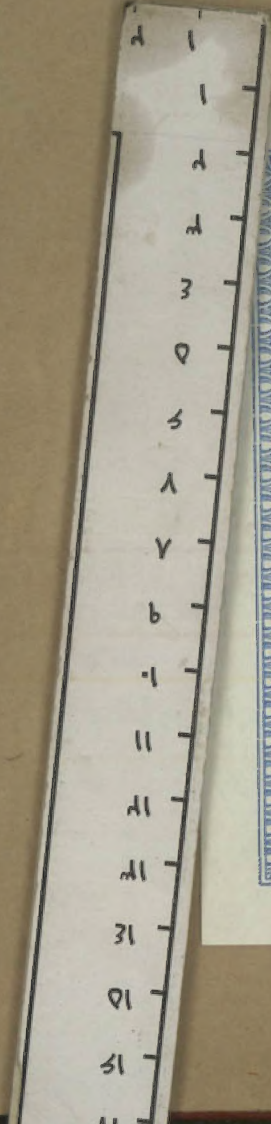


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۶۱

۴۵ صفحه ۱۸۶۷۸

۱۸۶۷۸
۲۰۹۸۴۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	سیر - ابن جریر
مؤلف	عبدالله بن جریر طبرستانى
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۶۷۸
شماره ثبت کتاب	۲۰۹۸۴۳
نمبر کتابخانه	

خطی	کتابخانه
مجلس شورای اسلامی	
۱۸۶۷۸	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: سیر الابرار

مؤلف: میرزا محمد باقر خاوری

مترجم:

شماره قفسه: ۱۸۶۷۸



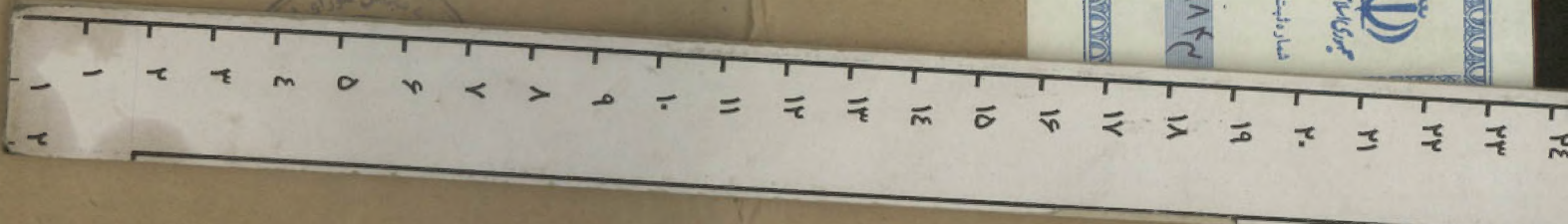
جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب:

۲۰۹۸۴۲

۵۳ صفحه ۱۱ سطر ۱

۱۸۶۷۸
۲۰۹۸۴۲



اسلامی
۱۸۶۷۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



خطی

۱۸

ترتیبات و مشخصات:

شماره:	تاریخ: ۸۶/۱۲/۱۲	جله:	فروشنده آقای حسن
نام کتاب: مصطلح قرن ۹-۱۰			
مؤلف:			
مترجم:			
کاتب:			
شارح:			
نوع کاغذ:	نوع جلد:	نوع خط:	ارسی - عربی
بارج کتابت:			

بش پسن از غنچه کرده	بافت کرد چمن از بهزه زرد
ز دوست محروم بقا نوس سپهر	از دم عمارت شمع مهر
به اولی انچه مرغان فصیح	داوده از بقی موت از تسبیح
دست نغمش کل آه و چوشت	بخلنت کریش نام نوشت
تاج حکیم نهاد از کرش	داود از علم آوم بر علمش
بهر سپند تعلیم شد	طاعت ز اوسن از وطن پرست
مسدود اگر در شش زانا	در شش حکمت لای علم فنا
نقص غراب ملائک رویش	بجه بر اندر یک یک برش
بجسز آن آتشی دوزخ را د	که بهجودی او پسر تها د
کو رول بود بیسل با غیر	دید و نکش به غیرت غیر
چون گاردن نمی آمد فن او	لحن شد طوقی ز کرد و
پشت از کینه وری حکم کرد	دوی در و سرب آوم کرد

دارای از علمش زین دار
 از علمش زین دار
 سوزی از علمش زین دار
 بیدارش در دین نام
 کرم عیان زین دار
 بست کرمش زین دار
 دلش زین دار
 زین دار

موج آن کجس باز جو رسید	یادش کند ز حالات میرید
بکشت بغیر که کن باور دانی	کرده در آتش ز دانت فلین
از کله دال انیسیت کرات	با من آن سان که کند قصه عدا
یا شکستش چو زرد پاک عیار	کرده در آتش سوزنده قرار
بشش شعله زان آتشی	بر پس کج شد به کسری
طاعت در شاد است با کد ارادت	تست از جانب کد ارادت
تو باز کم کم مری و سواد	شوقی پکین ترا نکین
در شش از جانب انیسیت	سرمه است از طرف کس نیست
چون سوزی نه جز تو شش	مهر بر من مانور است شود
در دما تو شش تو راست شود	

در شش یک زین دار
 در شش یک زین دار
 در شش یک زین دار
 در شش یک زین دار
 در شش یک زین دار
 در شش یک زین دار
 در شش یک زین دار
 در شش یک زین دار

وزندانش هستی تا س

عقد نهم در مقام تیر که پشت بر خفاقت

کر و نیست در روی هر موافقت آورده

ای رسم کرده و حرف کنه
کر ز غامه سپیکاری چند
دای اگر عهد بقا پشت و به
کر و دست ابل مد لوق
دوستان نغمه غم ساز کنند
وارثان ملت بگرد سر تو
از برون سونو گر یان کردند
بیچقن را سر سو دای تو نه
پیش از آن کایت این افرود
نام حرفت ازین حرف سپاه
بهر حرف کون ماری چند
هر که بر حرف ترا گفت نمند
وزن ساق تو چه بد بقات
دشمنان غمی غار کنند
علیه کوبان و تسبیح بر تو
روز و رات غم و زدا کردند
سچکس را رسم نوازی تو
یکه از تو بکنی عیار خویش

باسم از نفس و موافقت
بین از روی و موافقت
بهر سپید از آن آفریدی
عقد نهم در مقام تیر
دوستان نغمه غم ساز کنند
وارثان ملت بگرد سر تو
از برون سونو گر یان کردند
بیچقن را سر سو دای تو نه
پیش از آن کایت این افرود

بیش شعله تاب عیبه
با که در غلظت شعله ایم
نیز عیبه که مناجات کنیم
بوزان شعله نوری برپ

ریت از راه چای چای میته
طالب نورا از شعله ایم
روی در قبل مناجات کنیم
جان ز نورش بر روی میته

ای بیات دل بر نرند دلی
باشی پیش شکر گشتاران
شده زده گشتن بخاک
عقد نهم در مقام تیر
وارثان ملت بگرد سر تو
از برون سونو گر یان کردند
بیچقن را سر سو دای تو نه
پیش از آن کایت این افرود

دوستان نغمه غم ساز کنند
وارثان ملت بگرد سر تو
از برون سونو گر یان کردند
بیچقن را سر سو دای تو نه
پیش از آن کایت این افرود

سنت میان خلق است
 در هر روز و شب و روز
 و در هر حال و در هر حال
 و در هر حال و در هر حال
 و در هر حال و در هر حال
 و در هر حال و در هر حال
 و در هر حال و در هر حال
 و در هر حال و در هر حال

کاش آن که تراغ است
 بر من از فضل الهی که تراغ
 ای که تراغ بر من تراغ
 ای که تراغ بر من تراغ
 ای که تراغ بر من تراغ
 ای که تراغ بر من تراغ
 ای که تراغ بر من تراغ
 ای که تراغ بر من تراغ

بست و در این فصل است
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال

در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال
 در هر حال و در هر حال

[illegible][illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 ثبت شماره ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰/۰۰/۰۰
 ثبت کننده ۰۰۰۰۰۰۰۰

بهر پیشش آورده	بهر از ده درخت خورده
کوزه خوشین مرغ	دکتر نوبی نه در و مرغ
بازمانی چو شوی روی برام	که کند ده درخت خورده
چو جانی که نهاده است	و نهاده است درخت
باز نرود به درخت است	که در درخت به درخت
بیده به پسته از آن درخت	سخت تریش در آن درخت
چو که در درخت است	که شوی هیچ درخت

در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است

مردم به درخت نرود	چو درخت به درخت
بسیار به درخت نرود	بسیار به درخت نرود
بسیار به درخت نرود	بسیار به درخت نرود
بسیار به درخت نرود	بسیار به درخت نرود

بهر پیشش آورده	بهر از ده درخت خورده
کوزه خوشین مرغ	دکتر نوبی نه در و مرغ
بازمانی چو شوی روی برام	که کند ده درخت خورده
چو جانی که نهاده است	و نهاده است درخت
باز نرود به درخت است	که در درخت به درخت
بیده به پسته از آن درخت	سخت تریش در آن درخت
چو که در درخت است	که شوی هیچ درخت

در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است
در درخت است که در درخت است

مردم به درخت نرود	چو درخت به درخت
بسیار به درخت نرود	بسیار به درخت نرود
بسیار به درخت نرود	بسیار به درخت نرود
بسیار به درخت نرود	بسیار به درخت نرود

یادگار است جانم کزانی	نام تو در روزگار است
بکر صافی و شش پیاکن	بنامای و شش پیاکن
در روی دولت سالی بکشت	در پسر از نامانی جای
پشتیش باش تو چون من	در شش در حق من
... ..	
ای تو در شب خاموش تو	طقت لطف تو ماس تو
در سحر زلف تو بگرفت	یکبار بر کاش تو
در جوی صدف تو بگرفت	نیت و آگاهی تو
من آرزو تو بگرفت	در شش از دم تو
منی از تو بگرفت	چرا که تو بگرفت
نیت و کاش تو بگرفت	در شش از دم تو

بکر صافی و شش پیاکن	نام تو در روزگار است
در روی دولت سالی بکشت	در پسر از نامانی جای
پشتیش باش تو چون من	در شش در حق من
... ..	
ای تو در شب خاموش تو	طقت لطف تو ماس تو
در سحر زلف تو بگرفت	یکبار بر کاش تو
در جوی صدف تو بگرفت	نیت و آگاهی تو
من آرزو تو بگرفت	در شش از دم تو
منی از تو بگرفت	چرا که تو بگرفت
نیت و کاش تو بگرفت	در شش از دم تو

بکر صافی و شش پیاکن
در روی دولت سالی بکشت
پشتیش باش تو چون من
در شش در حق من
... ..
ای تو در شب خاموش تو
طقت لطف تو ماس تو
در سحر زلف تو بگرفت
یکبار بر کاش تو
در جوی صدف تو بگرفت
نیت و آگاهی تو
من آرزو تو بگرفت
در شش از دم تو
منی از تو بگرفت
چرا که تو بگرفت
نیت و کاش تو بگرفت
در شش از دم تو

بکر صافی و شش پیاکن
در روی دولت سالی بکشت
پشتیش باش تو چون من
در شش در حق من
... ..
ای تو در شب خاموش تو
طقت لطف تو ماس تو
در سحر زلف تو بگرفت
یکبار بر کاش تو
در جوی صدف تو بگرفت
نیت و آگاهی تو
من آرزو تو بگرفت
در شش از دم تو
منی از تو بگرفت
چرا که تو بگرفت
نیت و کاش تو بگرفت
در شش از دم تو

فرد است سواد صبر را	تجانی زود مشعل طالع
توبه تو بین میان زانچه	شش تم نم کبریت
باز آن که در جنگ زده	خج خج زانکه ترا شک زده
که در جامت ز نیش	سافو بات تم شکسته
زینت اشک امانت	وصف کبریا کن کاران
سکات زدنش بران چنانچه	پسته از زمریان شد
کس نکوست ز دل ننگی	نزدیکه او هیچ کس نیست
قل قدسی و طبع ناکوست	فست از شکست نسیانیت
یعنی اگر گوش صانع در شک	و اما کسی که از لایحه می رسد
که میسوزنی ننگ و شک	زده از شکست زنده است
نمانده درض بر کس	زیر دلم ترا پاک میست
و در وقت زنده شک	او تو خود زان و در شک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

25

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

شعر و ترنم و نغمه و آواز	در هر یک از اینها
یکی از اینها	یکی از اینها
تسلی و تنگدلی	تسلی و تنگدلی
در هر یک از اینها	در هر یک از اینها
مال و دین و دنیا و آخرت	مال و دین و دنیا و آخرت
تا آخرت و دنیا و آخرت	تا آخرت و دنیا و آخرت
با فضلی و برتری	با فضلی و برتری
این و آن و هر یک از اینها	این و آن و هر یک از اینها
نوع و جنس و هر یک از اینها	نوع و جنس و هر یک از اینها
کار و کسب و هر یک از اینها	کار و کسب و هر یک از اینها
کسب و کسب و هر یک از اینها	کسب و کسب و هر یک از اینها
نوع و جنس و هر یک از اینها	نوع و جنس و هر یک از اینها

نوع و جنس و هر یک از اینها	نوع و جنس و هر یک از اینها
کار و کسب و هر یک از اینها	کار و کسب و هر یک از اینها
کسب و کسب و هر یک از اینها	کسب و کسب و هر یک از اینها
نوع و جنس و هر یک از اینها	نوع و جنس و هر یک از اینها
کار و کسب و هر یک از اینها	کار و کسب و هر یک از اینها
کسب و کسب و هر یک از اینها	کسب و کسب و هر یک از اینها
نوع و جنس و هر یک از اینها	نوع و جنس و هر یک از اینها
کار و کسب و هر یک از اینها	کار و کسب و هر یک از اینها
کسب و کسب و هر یک از اینها	کسب و کسب و هر یک از اینها
نوع و جنس و هر یک از اینها	نوع و جنس و هر یک از اینها
کار و کسب و هر یک از اینها	کار و کسب و هر یک از اینها

در اصل این است که	فروصا نیست علاج چیست
که بگوید شد از گوش	و شیرینش تا در رسد
ست سرگشته سواد	که طبعی بسته کند و آید
فرم از رخ بدو چشم	بیزد و آیت آفریده
بسته بهر انگشت هیچ	سماز از دست پنهان هیچ
در اوله این چشم در ده	گفته از این به هر دو
تا به این چشم بپایند	مرکز ده فقه شش
که صاب مناسبت بر سر	مده انگشت فراموش بر سر
در این دهن منی صید شد	بر سر از شکر که گدازد
شکر بکشد و نه دم افند	که بر این است حد از شاد
چون از آن که در ده بکشد	چیز و زان که آید از آن
بر کرم بر آن که چشم طالع	مردنی و مریضی نشان بر طالع

درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این

در کمال این دهن که در ده	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان
در دهان که در دهان	در دهان که در دهان

درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این
درست و صحت چشم که این

چون که در جهان هر که بود	یکان ز کمر جویند از کمر	پند نیک و بدست دارند
با کمال و کمال و کمال	ز این دین که نیست ز کمال	حالی نماند اگر کوی آید
چون که در جهان هر که بود	یکان ز کمر جویند از کمر	پند نیک و بدست دارند
با کمال و کمال و کمال	ز این دین که نیست ز کمال	حالی نماند اگر کوی آید
چون که در جهان هر که بود	یکان ز کمر جویند از کمر	پند نیک و بدست دارند
با کمال و کمال و کمال	ز این دین که نیست ز کمال	حالی نماند اگر کوی آید
چون که در جهان هر که بود	یکان ز کمر جویند از کمر	پند نیک و بدست دارند
با کمال و کمال و کمال	ز این دین که نیست ز کمال	حالی نماند اگر کوی آید
چون که در جهان هر که بود	یکان ز کمر جویند از کمر	پند نیک و بدست دارند
با کمال و کمال و کمال	ز این دین که نیست ز کمال	حالی نماند اگر کوی آید

در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست
در وقت دین و دین	از جنت که نیست	از جنت که نیست

در وقت دین و دین
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست
از جنت که نیست

دلت هم ندانی گشت	دلت حرف از ناله گشت
دلت تلخ شرف بهشت	دلت که در وقت کشت
دلت در دل بکلی سبزه	دلت به بکلی سبزه
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت که در دل سبزه	دلت که در دل سبزه
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت

دلت هم ندانی گشت	دلت حرف از ناله گشت
دلت تلخ شرف بهشت	دلت که در وقت کشت
دلت در دل بکلی سبزه	دلت به بکلی سبزه
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت که در دل سبزه	دلت که در دل سبزه
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت
دلت به لب طبع گشت	دلت به لب طبع گشت

بدرست حد است سپند	بدرست حد است سپند
سزاش از دین و بلا پیش	یک پیک از صا پیش
نرم ای لایق این کارها	ای ال بدین سلسله
جاری هار از منظر طلب	تا زنی دست بر لایح
رشته منور در لای ز منور	چاک بین رکن از دست
گرچه چای از خوش چای	باز از دست برین
چای چونی از این گشت	باز که از سر برین
گلک موی که ز منور	خطا که دست برین

بدرست حد است سپند
سزاش از دین و بلا پیش
نرم ای لایق این کارها
جاری هار از منظر طلب
رشته منور در لای ز منور
چاک بین رکن از دست
باز از دست برین
چای چونی از این گشت
باز که از سر برین
گلک موی که ز منور
خطا که دست برین

خود کن در پیشش	دشمن خود را در پیش
چهره از خون بر کمر	دشمن از پیش بر کمر
او که در شعله است	گشت کانی در پیش
از برین موی که در دست	کسی در پیش از کمر
خود گشت از دین و بلا	کونی در پیش از دست
سزاش از دین و بلا	باز که از سر برین
نرم ای لایق این کارها	جاری هار از منظر طلب
رشته منور در لای ز منور	چاک بین رکن از دست
باز از دست برین	چای چونی از این گشت
باز که از سر برین	گلک موی که ز منور
خطا که دست برین	

خود کن در پیشش
دشمن خود را در پیش
چهره از خون بر کمر
دشمن از پیش بر کمر
او که در شعله است
گشت کانی در پیش
از برین موی که در دست
کسی در پیش از کمر
خود گشت از دین و بلا
کونی در پیش از دست
سزاش از دین و بلا
باز که از سر برین
نرم ای لایق این کارها
جاری هار از منظر طلب
رشته منور در لای ز منور
چاک بین رکن از دست
باز از دست برین
چای چونی از این گشت
باز که از سر برین
گلک موی که ز منور
خطا که دست برین

(Faint handwritten notes in Persian script)

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

101

او روزی از آن بود که در حرم
 فلکهای پشت خرم خرم لعل
 کرد و تکیه بر روی زیند
 کرد و اشک بر کمان داشت
 گاهی که در سحر بیدار
 در میان خفت و غم
 در پیشگاه
 روزی که در میان سپید
 گشت که هرگز نماند
 که از آن غم و غم
 او روزی که فلک بر سر
 شبنم بر روی شکر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کمر بر بانی تو تالی از قصور	از صفا می کشد از زین نور
من قلب را ناله کرده	سخت بی قدر تو که مکرر
تو را که	
از دست پر گشت	ایستاد و در حالی چو
در دلی که ستایش	یک شمع در ازان رسید
بگرشش بر لب و دراد	طرف بکشد بگرشش
یک شمع در دلی که	شعله برکشش از درخت
دانش من که در جگر شد	رب دقش چو شمع نیار
شعله در گشت و بلبش پای	در کعب چو آتش پای
رو نه در دلی که	بکشش را در دلی که
گشت آتشش در دلی که	رب پر در دلی که
به درون دست در دست	شعله برکشش از درخت

کمر بر بانی تو تالی از قصور
من قلب را ناله کرده
از دست پر گشت
در دلی که ستایش
بگرشش بر لب و دراد
یک شمع در دلی که
دانش من که در جگر شد
شعله در گشت و بلبش پای
رو نه در دلی که
گشت آتشش در دلی که
به درون دست در دست

مهرت که در کعبه آید	در بستر رخ و ساقید
از کعبه که تو در صید گشت	گشتی در کعبه که تو در
بر لب و در دلی که	گشتی در کعبه که تو در
کمر بر بانی تو تالی از قصور	از صفا می کشد از زین نور
من قلب را ناله کرده	سخت بی قدر تو که مکرر
تو را که	
از دست پر گشت	ایستاد و در حالی چو
در دلی که ستایش	یک شمع در ازان رسید
بگرشش بر لب و دراد	طرف بکشد بگرشش
یک شمع در دلی که	شعله برکشش از درخت
دانش من که در جگر شد	رب دقش چو شمع نیار
شعله در گشت و بلبش پای	در کعب چو آتش پای
رو نه در دلی که	بکشش را در دلی که
گشت آتشش در دلی که	رب پر در دلی که
به درون دست در دست	شعله برکشش از درخت

مهرت که در کعبه آید
از کعبه که تو در صید گشت
بر لب و در دلی که
کمر بر بانی تو تالی از قصور
من قلب را ناله کرده
از دست پر گشت
در دلی که ستایش
بگرشش بر لب و دراد
یک شمع در دلی که
دانش من که در جگر شد
شعله در گشت و بلبش پای
رو نه در دلی که
گشت آتشش در دلی که
به درون دست در دست

یکی از این دو اسباب در آب
 نه منزه شد آن تو هم
 و زدن آن آب گدازه
 خضای زده آن سبزه
 بر و لطف مهر زار پیاست
 اگر دانه زده آن در پیست
 با چه پادشاهی بکنی
 گوید ملک بر کاه پیست
 فزونی زده آن پیست
 بر و فزونی خدایم
 و او را پیست غرضی
 جرم او منور کنایه پیست

[illegible]

125

[illegible]

ای دم کرده بپایانیده	ایستاده بپایانیده
نیکو بپایانیده	نیکو بپایانیده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

152

دوی قسبله سنان تویم	بندی و بنده نیت تویم
سرا اعرطاعت در تویت	دال امورعات در تویت
عوس بر تو زده پست	سپ کر کم ازان در تویت
زلی که کتاب صنایع منویم	کرتو غوسم بر تویت
با من از عوس قناعت پست	درست حق قناعت پست
بارش از دوزخ لای با	نیتش از عوس قناعت پست
شکو و غوسم پست	سکو و غوسم پست
زاملش عشق شکر پست	بدر تویت شکر پست
پشت کرفش گندیه شکر پست	بلکه کربد از عوس قناعت پست
<p>درست قناعت پست</p>	
ای که شکرست از عوس	بدر پست تنی از عوس
بدر دوی و من اجل کشت	اسیر پست کربد پست

[illegible]

چست خدیو تر شمع دانی	برون منور شکسته دانی
ناله و تیر بانی سهرت	برون چهریت بران حقیت
بر دست صحران اناج است	شاه جهان که دست نیست
ترتیبی که کلاه است	بر رخ آنکه که داج است
از پیشین بر زنده صحرانک	حقان آنکه در خاک
کر شود طایفه ای صحران	قورقور تر شمع از دست
یک روز از قتل بر کس	گشت آرزوی سر کس
از کوه چیده را از کس	بهر بپشت از آن کس
بسیار بر رخ صحران	بهر رخ صحران دین
بر کوهن حق دین	کار صحران دین
در رخ صحران دین	بهر از صحران دین
از صحران دین	دین صحران دین

بهر رخ صحران دین
بهر از صحران دین
دین صحران دین
از صحران دین

هر روز در صحران دین	ناله و تیر بانی سهرت
کر از صحران دین	شاه جهان که دست نیست
یک روز از صحران دین	برون چهریت بران حقیت
ترتیبی که کلاه است	بر رخ آنکه که داج است
از پیشین بر زنده صحرانک	حقان آنکه در خاک
کر شود طایفه ای صحران	قورقور تر شمع از دست
یک روز از قتل بر کس	گشت آرزوی سر کس
از کوه چیده را از کس	بهر بپشت از آن کس
بسیار بر رخ صحران	بهر رخ صحران دین
بر کوهن حق دین	کار صحران دین
در رخ صحران دین	بهر از صحران دین
از صحران دین	دین صحران دین

بهر رخ صحران دین
بهر از صحران دین
دین صحران دین
از صحران دین

این منتهی دریا که کرب	این منتهی دریا که کرب
کریش بیش تر از غلظت نام	کریش بیش تر از غلظت نام
در جبال که در این جبال	در جبال که در این جبال
وین منتهی دریا که کرب	وین منتهی دریا که کرب
شاید این حد بر پیشتر	شاید این حد بر پیشتر
کریش منتهی دریا که کرب	کریش منتهی دریا که کرب

و کتابت و درج و استخراج

گفت و نهادهای کلم
 بر دلم و در کشت کشتی
 گفت و نهادهای کلم
 بر دلم و در کشت کشتی
 گفت و نهادهای کلم
 بر دلم و در کشت کشتی
 گفت و نهادهای کلم
 بر دلم و در کشت کشتی
 گفت و نهادهای کلم
 بر دلم و در کشت کشتی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

از بهر دست کشی بفرستی
 بود از این دو که بختی
 اگر دلت بوسه ببارد
 اگر آن کینه فرستد
 آمد کینه ببارد
 کرد ای غافل گشت
 سوخت آتش ببارد
 آن کی که ببارد
 بکشد گریه ببارد
 آتش ببارد
 داشت آن که ببارد
 در بخت ببارد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

طاعت که در توئی است	کن پندار تو کن
هم که بنسب برین کجاست	این قدر شود از دست و پایی
که اگر از دست در جاب	میرد بخت به باطن جاب
و چنان یک سینه شود	بزیبایی تر شود ثواب
باید که طاعت زنت	مکاید شکر است زنت
بیشتر از طاعت طاعتی را	کلی شای آب و گل می را
از آن شکر شکر گدانی	زیر پیش طاعت به کار
تا آن که از راه طاعت دنیا	تا ازین طاعت ضایع دنیا
بهر طاعت پیشه با کوشش	ناصر بر ملک با کوشش

شهرت و دولت و نام و طاعتی را الهی

در میان این عالم و دلم

غیر از آید آب و گل

ای نهال حین

زین حرفه تو را سپید	در زینت کلاه بر کنی
و زین کلاه به پیر زنت	بکی به پیش چهره زنت
زین که در کج زنت	زین که از آن کج زنت
و زینت سبب کس	بهره زده و دهن کس
و زین که در آن زنی	زنی از آن زینت زنی
فال و زنی که به کس	صحیح و غلط کس
جری این قرائت کمال	طاعتی ازین قرائت
و زین که در اصل شد	زین که در کس کمال شد
زین که در آن کاف	زین که در آن کاف
و زین که در طاعت دوم	و زین که در طاعت دوم
خطی که شمری در زین	بر کوشش که در زین
بر پیش که در پیش نظر	نمائی که در پیش نظر

در زینت کلاه بر کنی
بکی به پیش چهره زنت
زین که از آن کج زنت
بهره زده و دهن کس
زنی از آن زینت زنی
صحیح و غلط کس
طاعتی ازین قرائت
زین که در کس کمال شد
زین که در آن کاف
و زین که در طاعت دوم
بر کوشش که در زین
نمائی که در پیش نظر

کمال این خانه در سینه گدازم	غیر از این نیست شایان کرام
با کمال که در دوزخ	نعلین خوش من بهرین مقام
و ظاهر در غفلت بود	کمالی را به نیست برده
دری سوزناک پس از آن روزی	تا از کوه بکشت شوی
نست به سینه ز غم و زاری	در سینه کمالی به شکر لای
ای بر کوه بکوه و بکوه	پندام و دوش تو شستهای
من به سینه داری و به کرام	کرکن مرغ محرابم
نست به سینه داری و به کرام	
در اول شمشاد کافا	منش و صفت کمال کافا
و به سینه تر شای	عایا و صفت تر شای
در سینه کمال به شای	دش و عالم کمالی است
در و مال شوی و کوشی	بون ترا و کوشی

در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای

نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام
نست به سینه داری و به کرام	نست به سینه داری و به کرام

در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای
در سینه کمال به شای

در سحر کونان کشتن	چو سحر برین کشتن
بهر تیرش زخم	داشت باطنش
صدی پرشش کوش عمار	بدرشت نظرش
افروزانم و انقیادش	پستکی و کوهش
کرمانه ان کد شمر	یک مال زمر کشته
و هم نیست شمشیر	بمرا زعفرانست
را که در دست	شمن از سخی و من زخم
عنا کد شمر	میدم سخی زخم کاش
سختی کد شمر	کشت کرم از سحر
عنا کد شمر	من سخی کشت
سختی کد شمر	از بهار شمع
سختی کد شمر	وای سخی کد شمر

بهر تیرش زخم
صدی پرشش کوش عمار
افروزانم و انقیادش
کرمانه ان کد شمر
و هم نیست شمشیر
را که در دست
عنا کد شمر
سختی کد شمر
عنا کد شمر
سختی کد شمر
سختی کد شمر

کرمانه ان کد شمر	بهر تیرش زخم
صدی پرشش کوش عمار	افروزانم و انقیادش
کرمانه ان کد شمر	و هم نیست شمشیر
را که در دست	عنا کد شمر
سختی کد شمر	سختی کد شمر
سختی کد شمر	سختی کد شمر
سختی کد شمر	سختی کد شمر
سختی کد شمر	سختی کد شمر
سختی کد شمر	سختی کد شمر
سختی کد شمر	سختی کد شمر
سختی کد شمر	سختی کد شمر

بهر تیرش زخم
صدی پرشش کوش عمار
افروزانم و انقیادش
کرمانه ان کد شمر
و هم نیست شمشیر
را که در دست
عنا کد شمر
سختی کد شمر
عنا کد شمر
سختی کد شمر
سختی کد شمر

۴۱

کباب پخت صفتی شاخ آتا
 سرکش از باغی و تر کنار
 سبزه چاکلی که سران پر نایب
 کرده با قوت تراویزه ناک
 سرگردان غری او گشت صفا
 و منش کرده پر از جنب نیت
 شهری القصر چرخان باغ
 کماوت پیش سحر آگاه رسید
 می نگرد از من و از پیش سبزه
 سبزه که گفت در ده کاه
 همچو بلادی که ز دست آید نیت
 سبزه باشا شایسته خیر نیت
 کند ی آن سان ز در شمی پرسی
 که رسا در خفاست که پرسی
 و بر بران سبب نه خوش نیت
 کردی از سبک کافور از نیت
 بسوی ما نه دست آوردی
 هر که فعل شکست آوردی
 و بر یکی نه ز ناک آگند
 تاک که را پای نیاک آگند
 برون و از صبر آن چندی
 بچرخ دیشا خود معان نیت

[illegible]

نشد از پیش گفت آبله و	نشدی غریب و برون آبله و
آید باریت شیخ خواب نیز	راست خواب ترا از خواب
درد داشت زینت جراین اندیشه	کین بجز و پرست و کو و پیش
نی ز عیشم شود و اگر دل تو	نیست بخبری حاصل
بخ عذر ده که و اندر مدد ده	شیخ آن است بی دروان سحر
ای بلطف	و اعیان بخار
ای کلف ایمن جان را می	تغ میرست چنین لپری
و مست و دوت از از غفلت	آید بپرست و غفلت
گرچه پنج و شش پنداریم	زین قیل تو و طب چنانیم
درد و طب بیزیت از غفلت کم	گرگشت عمارت من و غفلت
که باریت ز غفلت شانی	ریخته تازه و طب کسان
نفر و طب بیزیت	کار و مرد و مرد و بیزیت

از زمان شاه مردان کلانتر
 پادشاه شاهی شکرست
 چشم در دو کجای بلبش
 شهد از ز شادمانی
 دانه کشت در هر قایم
 شمع این ابله آت
 کتی آت در حشمت
 بپایان

چهارم
این کتاب به جلال ابرار است

لیح کس



